



## اقتصاد بازاری موسوی

چشم زدی به عمل کرد و مواضع اقتصادی موسوی

محمد قراگوزلو

Mohammad.QhQ@Gmail.com

### درآمد ۱

در تاریخ ۱/ مرداد ۱۳۸۶ (۲۲ جولای ۲۰۰۷) مقاله‌یی از صاحب این قلم در پرتیراژترین روزنامه‌ی وقت ایران (شرق؛ سال چهارم. ش: ۹۱۳) منتشر شد که چند توضیح فشرده پیرامون آن درآمدی است برای ورود به متن این مقاله‌ی سردستی.

I. مقاله در حساس‌ترین بخش روزنامه یعنی صفحه‌ی اول، بالا و سمت راست تیتر خورد.  
II. تیتر اصلی مقاله این بود "میرحسین موسوی محافظه‌کار شرمگین." طبق یک سنت غلط ژورنالیستی رایج در ایران - که حتا به خود اجازه می‌داد عنوان مقالات شاملو را نیز تغییر دهد - مقاله‌ی مفصل من هم شامل این کج سلیقه‌گی تُرشیده شد و با عنوان بی‌ربط "سیاست‌مدار گوشه‌نشین" به همراه تصویری جدید از جناب مهندس چاپ گردید. مضاف به این که از یک مقاله‌ی پانزده صفحه‌یی A4 با فونت ۱۰، چیزی در حدود سی درصد - یعنی نیمی از صفحه‌ی سیاسی روزنامه - کسوت کوتاه و آب‌رفته‌ی چاپ پوشید. مثل لباس‌های چیت و کتان حراجی لاله‌زار و کوچه برلن آن هم بعد از یک دست شسته شدن با چوبک و صابون مراغه.

III. هنگام نشر مقاله (سال ۱۳۸۶) هیچ کس گمان نمی‌زد موسوی یکی از دو کاندیدای اصلی انتخابات دور دهم ریاست جمهوری اسلامی باشد. امری که حتا چهار ماه قبل از انتخابات نیز چندان روشن نبود و خاتمی را هم به چرتکه انداختنی در میدان پر نوسان میان توهم "یا من یا موسوی می‌آییم" دچار اختلال مغناطیس سیاسی کرده بود. آنچه که من در آن مقاله نوشته بودم از بهره‌های مختلف سود می‌برد که در این مجال به اجمال چند نکته‌ی آن را باز می‌گویم:  
الف. موسوی فردی غیر پاسخگو و سیاست‌مداری منفعل است که در بهترین تحلیل می‌تواند در صورت فعال شدن، جناح قائم به گذشته‌ی محافظه‌کاران جدید را نماینده‌گی کند.

ب. موسوی از جنس لیبرالیسم زنگ‌زده‌ی خاتمی نیست و با جامعه‌ی مدنی جان لاک‌ی و تمدن‌شناسی و ژئوگولیسیم سیاسی متمرکز در کارگزاران و مشارکت هم‌گرایی ندارد. حتا از سنخ مجمع روحانیون مبارز موسوی خوئینی‌ها هم نیست.

پ. هر قدر که ظرفیت خاتمی و حامیانش برای نزدیکی به اتحادیه‌ی اروپا و عشوه‌گری در برابر تیمچه‌ی صندوق بین‌الملل و کریدور بانک جهانی غلیظ است، در مقابل موسوی ترجیح می‌دهد در تلفیقی از آرای بازار آزادی وزرای موفقی دو کابینه‌ی خود (عسگر اولادی و میرسلیم) و مواضع ناسیونالیستی تولیدگرایی صنعت ملی محور، سنگ قبر "بورژوازی ملی" را گلاب بپاشد.

ت. در نهایت نتیجه گرفته بودم (این بخش کاملاً منتشر شده بود) برخلاف جهت‌گیری‌های لیبرالیسم نصفه نیمه‌ی خاتمی و اطرافیانش، موسوی ورژن دوم و البته کم‌سویی از احمدی‌نژاد است.

ث. این استدلال که موسوی در انتخابات دور هفتم (۲/ خرداد ۷۶) و نهم (۳/ تیر ۱۳۸۴) ریاست جمهوری اسلامی دعوت نامه‌ی اصلاح‌طلبان دولتی را برگشت زد، سبب نمی‌شود که او در شرایط خاص، اسبش را برای یک چهار نعل تازه‌ی سیاسی زین نکند.

و در مجموع گفته بودم که به هر شکل، ذره‌یی از مشکلات رو به فزونی کشور با آمدن یا نیامدن آقای مهندس حل نخواهد شد. پس از انتشار آن مقاله‌ی دم بریده و سر و کله شکسته، عده‌ی بی از "دوستان" اقتصاد خوانده، کلاس جامعه‌شناسی یافته و علوم سیاسی بافته بر من خرده گرفتند که گویا در حق موسوی به جفا سخن گفته‌ام. "دوستانی" که در روابط دانشگاهی - به ویژه دانشگاه تربیت مدرس و دانشکده‌ی علوم اجتماعی دانشگاه تهران - با من سلام و علیکی داشتند، ناگهان سرسنگین شدند و در درشکه‌شان را - که گاه تا خیابان فلان در قالب تاکسی رایگان - باز بود به روی من بستند و به کنایت بنده را "احمدی‌نژاد"ی خواندند! یکی از حافظان مزغل مدرسه‌ی "ای‌کی‌یوسان" و یاران؛ پس از مصرف خروارها تن امگا ۳-۶-۹ بر یکی از باندهای این خلاقیت و نبوغ فرود آمد که "این چپ‌های آمریکای لاتین [منظورش چاوز و مورالس و اورتگا و... بود] و کسانی مانند جیمز پتراس که احمدی‌نژاد را نماینده‌ی طبقه‌ی کارگر و فرودستان ایران می‌دانند از آدرس‌های غلط امثال ایشان [ایشان یکی از نام‌های مستعار من است] به چنان نتایج می‌رسند!!"

(در افزوده: "عزیزی" که روزگاری احمدی‌نژاد را فرزند "کاوه آهنگر" دانسته بود، اینک با تاخیر به انتهای صف این جماعت رسیده است و بدون نوبت سخن می‌گوید!!)

## درآمد ۲

قضاوت درباره‌ی مطالب آن مقاله‌ی لت و پار شده و به بایگانی رفته، البته با تاریخ است و ای بسا بی‌تاریخ و جغرافیا نیز می‌توان آن را به داوری نهاد. به خصوص که جناب مهندس پس از دو دهه سکوت و ممارست در امور هنر و فرهنگستان و نقاشی حالا بیش از همیشه در میانه‌ی میدان؛ میان ایرانیان چرخ می‌زند. با این حال ما [همان ایشان] عجالتاً آن مقاله و مباحث صحیح و سقیم‌اش را می‌گذاریم سرکوچه و ساحتی دیگر را سیاحت می‌کنیم. باز هم با جناب میرحسین موسوی. در این مقاله‌ی بی‌آب و لعاب قصد دارم با شتاب نشان دهم که اوضاع اقتصادی دوران

نخست وزیر "سبز" برخلاف تومار نویسی\* مدعیان ریز و درشت، چندان هم مطلوب نبوده و مستقل از نقش جنگ، زحمت‌کشان ایران از معیشت مفید بهره نداشته‌اند. در ادامه با تاکید بر مواضع انتخاباتی مهندس و مشاوران ارشدش خواهم گفت در صورتی که ایشان [این بار ایشان یعنی میرحسین موسوی] هم به مقام ریاست جمهوری دهم نایل می‌آمدند، درهای اقتصاد ایران بر همین پاشنه می‌چرخید، که اکنون می‌چرخد. این بخش حجتی است بر مدعای مقدمه‌ی مقاله‌ی "دموکراسی کارگری..." که باعث ریشخند حضرات "سبز" و پس‌مانده‌های سوسیال دموکرات و ملی - مذهبی‌ها و سکولارها و جمهوری‌خواهان و مجاهد خلقی‌ها شد. اگر استدلال‌های من مجاب‌کننده باشد همه‌ی آن و این ریشخندها باد هواست.

### چرا سلبی؟

کمپین سبز برای توجیه عمل‌کرد افتضاح اقتصادی دوران نخست وزیر موسوی و مواضع مفتضح بازار آزادی او در جریان انتخابات دهم (۱۳۸۸) همواره موضعی سلبی اتخاذ می‌کند. (در افزوده: گرچه نگارنده بارها منظور خود را از "سبز" با اشاره به جریان‌ها و افراد مدعی و سمپات این به اصطلاح "جنبش" گفته است، اما یک بار دیگر تکرار می‌کنم کلیه‌ی گرایش‌هایی که هنوز در توهم استقلال‌طلبی و ترقی‌خواهی بورژوازی لیبرال می‌سوزند، و به جای تضاد واقعی کار - سرمایه به تضاد موهوم سنت - مدرنیته می‌گروند در کنار همه‌ی سکولارها، ملی - مذهبی‌ها، سوسیال دموکرات‌ها، جمهوری‌خواهان، مجاهدین خلق، مشروطه‌طلبان و... در این طیف ارتجاعی قرار دارند.) باری گفتیم کمپین سبز برای توجیه سیاست‌های بازار آزادی، به مواضع سلبی روی می‌کند و حمله به دولت نهم و شخص احمدی نژاد را - که به تعبیر محسن رضائی ایران را به لبه‌ی پرتگاه رسانده - جای‌گزین مواضع ارتجاعی خود می‌سازد. «وقتی بیان می‌شود ۲۷۰ میلیارد دلار در این سه چهار سال چه شده، این یک دغدغه و نگرانی را نشان می‌دهد.»

(موسوی، مطبوعات ایران، ۱/۳/۱۳۸۸)

حکایت جناب موسوی به ماجرای "پنجه و وجب و شیره و شیرین" شیخ ما، مانسته است. حضرت‌شان پس از ۲۰ سال خاموشی سرانجام زبان گشودند تا ما به ازای رنج و فقر و فلاکت روزانه‌ی کارگران و فرودستان را ارزان بخرند و در کمپین تبلیغاتی خود، علیه رقیب گران بفروشند. کیست که نداند:

• واردات؛ طی سال‌های ۸۸-۱۳۸۴ واردات کشور تقریباً ۲۶۹ میلیارد دلار، یعنی برابر با کل درآمد نفتی همین دوران بوده است. فقط در یک قلم خبرگزاری ایلنا روز سه‌شنبه ۲۰/ مرداد ۱۳۸۸ در متن گزارشی تحت عنوان "تحمیل پائیز دولتی به باغ‌های ایران" به نقد گستره‌ی واردات گسترده نشست و چنین نوشت:

«مدعیان حمایت از مردم [منظور دولت نهم بود، چرا که ایلنا سنگ اصلاح‌طلبان دولتی را به سینه می‌زند] بازار کشور را بر روی میوه‌های خارجی باز کرده‌اند. در ۴ سال گذشته یک میلیارد دلار واردات میوه داشته‌ایم. در حالی‌که تولید میوه در داخل ۴ برابر بیش از مصرف داخلی آن است.» همان روز صفحه‌ی ۱۱ روزنامه‌ی "سرمایه" - که از اقتصاد کارگزارانی + مشارکتی دفاع می‌کرد - از "فاجعه‌ی سیب آمریکایی کیلویی ۳۰۰ تومان" که با وجود تکذیب

مسوولان در بازار عرضه می‌شود، سخن گفت. و البته باز هم در همان روز احمد توکلی به یاد ما آورد که دولت در چهار ماه سال ۱۳۸۸ یک میلیارد و صد و شش میلیون دلار بنزین خریده است.

• در سه ماه نخست سال ۱۳۸۸ واردات ایران از چین ۱۳۸ درصد افزایش داشته و از رقم دو میلیارد و ۶۲ میلیون دلار در سال ۸۳ به رقم ۴ میلیارد و ۹۱۵ میلیون دلار رسیده است. بازار ایران در سال‌های گذشته تخت دو نفره‌یی برای هم‌آغوشی اضافه تولید چینی‌ها و مصرف وطنی‌ها بوده است! یک سر این تخت در شهر توسری خورده‌ی بانه و... سر دیگر آن در اسکله‌های نامرئی است. نازبالش این تخت هم در خیابان‌های جمهوری و ونک و... تهران است. چه شود؟

• سهم کالایی سرمایه‌یی از ۴۲ درصد در سال ۱۳۸۳ به ۱۸/۵ درصد در سال ۱۳۸۶ کاهش یافته است. به عبارت دیگر در دولت نهم بیش از ۱۷۷ میلیارد دلار افزون بر درآمدهای نفتی خرج شده است. (این رقم از طریق حذف درآمدهای نفتی از درآمدهای عمومی دولت به دست می‌آید.)

• با توجه به کاهش بهای نفت از ۱۴۷ دلار در بشکه به ۶۰ تا ۷۰ دلار – یعنی نصف کسری بودجه‌ی دولت در سال ۸۸ (۴۴ میلیارد دلار) - دولت و مجلس برای جبران این کسری راه-کارهای متفاوتی را پیش نهادند. از یک‌سو تقلیل حدود ۳۰ درصدی بودجه‌ی عمرانی سبب شد که رشد سرمایه‌گذاری صنعتی در سال ۱۳۸۶ و نیمه‌ی اول ۱۳۸۷ به ترتیب به منهای ۱۱ و ۲۱ درصد کاهش یابد. مهم‌ترین پی‌آمد این امر اخلاص در امر تولید داخلی، تعطیلی پی‌درپی صنایع و به تبع آن بی‌کارسازی‌های وسیع کارگران و تعویق و تقلیل دستمزدها – نسبت به تورم – بوده است.

• طرح هدف‌مندی یارانه‌ها. آزادسازی قیمت‌ها یا به تعبیر آیت‌الله جنتی "شبه ریاضت اقتصادی" در بهترین شرایط می‌تواند ۲۰ میلیارد دلار از کسری بودجه را در ماه‌های پایانی سال ۸۹ جبران کند. اصرار دولت به حذف ۴۰ میلیارد دلاری یارانه‌ها به دلیل پیش گفته صورت گرفت و از آن‌جا که احتمال تنش‌ها و تشنج‌های اجتماعی و سیاسی آن قوی بود از سوی مجلس به نصف تقلیل یافت. گیرم که سیر صعودی قیمت‌ها، منطبق بر منطق بازار آزاد همچنان با سرعتی شبیه تخت‌گاز ادامه دارد.

نگفته پیداست هیچ‌مجنون به کوه و بیابان زده‌یی در شرایطی که خط فقر بالای یک میلیون تومان و دستمزد پایه‌یی کارگران ۳۰۳ هزار تومان است، نمی‌تواند مدافع وضع موجود باشد. بنا به آمار عادل آذر (رئیس مرکز آمار ایران) در حال حاضر بیش از ۳۲ میلیون ایرانی زیر خط فقر مطلق زنده‌گی می‌کنند اما... همان‌مجنون به بیابان زده و با مور و عقرب هم‌نشین شده نیز سودای لیلی عروسکی جناب موسوی و شرکای سبز در سویدای وجودش نمی‌نشیند. من هم همین‌طور. پس برای این‌که این سودا و سویدا را رنگ و لعابی از واقعیت بزنیم به سال‌های نخست وزیری جناب مهندس میرحسین موسوی سرکی می‌کشیم تا ببینیم جناب مهندس پلورالیست شده‌ی ما، در آن ۸ سال چه گلی بر سر این لیلی بدبخت زده‌اند. آمار نشان می‌دهد تاج عروس مهندس، کاملاً کاغذی آن هم از نوع کاهی بوده است. کمی تامل می‌کنیم.

## هشت سال صدارت آقای مهندس

نگفته پیداست که به دلایل مختلف اطلاعات و آماری که بتواند عمل کرد اقتصادی دولت موسوی را به بوته‌ی نقد بگذارد چیزی کمتر از هیچ است. با این حال من خواهم کوشیدم به اختصار هم که شده تصویری نسبتاً شفاف از آن دوران ارائه کنم. بله! "دوستان" لیبرال و بازار آزادی شنیدم. لطفاً تکرار نکنید. در آن ۸ سال جنگ ایران و عراق جریان داشته و بخش قابل توجهی از توان اقتصادی کشور به سوی جبهه‌ها می‌رفته است. گرچه منتقدین فعلی موسوی - از جمله محسن رفیق دوست که در آن دوران وزیر دفاع بوده- از عدم همکاری دولت مهندس با جبهه‌ها ناگفته‌ها دارند و خود مهندس نیز تهدید کرده است که اگر شما ناگفته‌ها را بگویید من نیز ناگفته‌ها را خواهم گفت. راستش این پینگ پنگ ناگفته‌ها من را به یاد داستان‌های مایک هامری علی‌رضا نوری زاده می‌اندازد. حضرتش پس از دریافت چند خبر شکسته بسته از دوستان اصلاح‌طلب سابقاً امنیتی خود (اکبر گنجی) نول‌های آگاتاکریستی را به سبک لاله‌زاری و خاله‌زنگی وطنی باز می‌نوشت و نامش را می‌گذاشت: ناگفته‌ها.

باری گفته می‌شود که نظام اقتصادی دولت موسوی بر اساس سیستم مبتنی بر کنترل شدید بازار از طریق دخالت حداکثری دولت (بازار + برنامه) یا سرمایه‌داری دولتی شکل گرفته بود. ظاهراً در این شیوه دولت با یک درجه واسطه؛ توزیع ارزاق عمومی را از مسیر ارائه‌ی کوپن به مردم انجام داده و از قرار به همین دلیل نیز منتقدان موسوی، دوران او را به کنایه "اقتصاد کوپنیستی" خوانده‌اند.

ظاهر قضیه نیز باید گواه همین ماجرا باشد. اما صرف‌نظر از مشاهدات آمپریک امثال نگارنده توزیع ارزاق کوپنی به سرعت در فساد بورژوازی نوکیسه‌ی به اصطلاح بازاری و حجره‌نشین به تجمیع سرمایه‌های متوسط در میان جماعتی خاص انجامید. شغل کذایی کوپن فروشی در همین راستا شکل گرفت. شغلی جدید در اقتصاد ایران که بر مبنای آن عده‌ی سرگذرها می- ایستادند و کوپن خرید و فروش می‌کردند. واضح است که ارزاقی که توسط کوپن به مردم تعلق می‌گرفت کفاف امرار معیشت آنان را نمی‌داد و در نتیجه مردم کوپن‌های خود را نمی‌فروختند و واضح‌تر است که این کوپن‌های فروشی از بقالی‌ها به دست دلالان نمی‌رسید. این‌که "بازاریان عزیز" به چه شیوه‌ی کوپن‌های مازاد را تهیه و به دلال‌ها می‌دادند خود حکایت جالبی است که لابد نظام کنترلی دولت مهندس باید پاسخگوی باشد. برای عبور از این بخش به یک حکایت واقعی اشاره می‌کنم. مرداد ۶۷ - به گمانم - برای ملاقات دوستی به یکی از مراکز بهداشت بزرگ تهران رفته بودم. در بخش بهداشت خانواده، دو کارمند زن را گمارده بودند که سینه‌ی مادران متقاضی کوپن شیرخشک را بفشردند و در صورت "شرف صدور"!! شیر کافی از کوپن شیرخشک محروم‌شان کنند. به مدیر آن بخش گفتم این دیگر چه سیاست مسخره و شرم‌آوری است؟ گفت: آخر این‌ها (یعنی مادران مفلوک) کوپن شیرخشک را می‌گیرند و در بازار آزاد می‌فروشند. گفتم آقا جان! مادر شیردهی که از رشد کودکش می‌زند و کوپن شیرخشک نوزادش را می‌فروشد لابد می‌خواهد از بهای آن لوبیا بخرد. که گفت دستور دولت است. از این ماجرا که بگذریم واقعیت این است که به دلیل بسته بودن جامعه‌ی ایران در دوران جنگ هرگز شاخص-های رفاه و توسعه‌ی انسانی - به شکل معتبری ارائه نشد. آمار دقیق مرگ و میر کودکان زیر یک سال، مرگ مادران باردار، مرگ ناشی از بیماری‌هایی همچون کزاز نوزادان، امید به

زنده‌گی و غیره هیچ گاه به درستی دانسته نیامد. خانه‌های بهداشت عقب‌مانده‌ی روستایی، با حضور یک مامای بی‌سواد اساساً قادر نبودند یک زایمان متعارف را به زنده‌گی پیوند بزنند، و کلمه‌ی "استریل" و کزاز نوزادان برای‌شان کاملاً ناشناخته بود. به تبع این ماجرا نمی‌توان به آمار دولت - که معمولاً به دور از چشمان ماموران WHO صورت می‌بست - چندان اعتماد کرد. با این حال به چند مورد مستند اشاره می‌کنم. بدون تقدم و تاخر. بر اساس استاندارد سازمان بهداشت جهانی (WHO) به طور متوسط برای هر ۱۰۰۰ نفر یک پزشک لازم است. در سال ۱۳۷۳ این رقم در ایران ۳۰۰۰ نفر بوده است. نکته‌ی نماد که غالب این پزشکان نیز در شهرهای بزرگ مستقر بوده‌اند. تعطیلی دانشگاه‌ها و انقلاب فرهنگی؟! در ایجاد این ناتراز مندی نقش مهم ایفا کرده است. در مورد دندان‌پزشک معیار WHO یک نفر برای هر ۱۰۰۰۰ است. در سال ۱۳۷۳ نسبت دندان‌پزشک به صد هزار جمعیت، فقط ۹ بوده است. بر مبنای همان معیارهای حداقلی جهانی برای هر ۲۵۰ نفر یک تخت بیمارستانی ضروری است، در سال ۱۳۶۵ برای هر ۷۰۰ نفر یک تخت وجود داشته است، که غالب آن‌ها در تهران و چند شهر بزرگ قرار داشته است.

### واردات و وابسته‌گی

نگفته پیداست که ورود به مبحث "وابسته‌گی" و "استقلال بورژوازی" حالا دیگر اساساً بحث مهمی است. کما این‌که ۳۲ سال پیش نیز بوده است. پیشروان جنبش فدائی - امثال مسعود احمدزاده - نیز می‌دانستند که بورژوازی مستقل ملی مترقی یاوه‌یی بیش نیست. پس؛ غرض ما از طرح این مبحث و ارائه‌ی آمار مربوط، به هیچ وجه اثبات و وابسته‌گی بورژوازی ایران - در این‌جا دولت موسوی - نیست. خطاب ما به جماعتی است که هنوز آرمان جنبش سوسیالیستی (لغو مالکیت + لغو کارمزدی) را با اهداف استقلال‌طلبانه و ناسیونالیستی جمال عبدالناصری و نهرئی اشتباه گرفته‌اند و برای انکشاف سرمایه‌داری، پشت سر "بورژوازی ملی" مرتجع و ضد انقلاب صف بسته‌اند. ابتدا گفته‌باشم که انتقاد ما از واردات به منزله‌ی دل‌سوزی برای کارخانه‌داران و بورژوازی وطنی نیست. ممکن است واردات از سود فراوان این جماعت کاسته‌باشد اما واقعیت این است که حجم سنگین این واردات به بی‌کارسازی کارگران ایرانی در تمام سطوح کارخانه‌های بزرگ و کوچک و ارزان‌سازی نیروی کار نیز انجامیده است. از سوی دیگر واقعیت این است که با وجود پیش‌رفت نسبی برخی زیرساخت‌ها در بعضی صنایع - مانند عسلویه - عمل‌کرد دولت نهم و دهم به گونه‌یی بوده که واردات به نحو شگفت‌انگیزی تمام بازارهای کشور را قبضه کرده است. حالا دیگر مسلمانان ایرانی با تسبیح چینی ذکر می‌فرستند و مرده‌گان زیر سنگ لحد ساخت پکن دفن می‌شوند. چنین بلبشویی که صدای همه را در آورده است سبب نمی‌شود که ما به واردات در دولت "خدمت‌گزار" جناب مهندس نقدی حواله نکنیم. «در سال ۱۳۶۲، با وجود حجم قابل توجه درآمدهای ارزی، به علت افزایش چشمگیر واردات کالا از خارج کشور، موازنه‌ی تجاری به میزان ۵۸۴ میلیون دلار کسری نشان می‌دهد. با کاهش درآمدهای ارزی در سال ۱۳۶۳ میزان کسری موازنه پرداخت‌ها به حدود ۱/۲ میلیارد دلار افزایش یافت.» (حمید ابریشمی ۱۳۷۵، ص: ۹۵)

در سال ۱۳۶۷، در کل صنایع ایران، به طور میانگین ۲۱/۳ درصد ارزش مواد مصرفی مواد

اولیهی خارجی بوده است. بیشترین وابستگی به مواد اولیهی خارجی به ترتیب به صنایع متفرقه با ۵۳ درصد، صنایع شیمیایی، نفت، زغالسنگ، لاستیک و پلاستیک با ۴۱/۳ درصد و صنایع تولید فلزات اساسی با ۳۲/۷ درصد بوده است. گرچه آمار مربوط به وابستگی صنایع به ماشینآلات در دسترس نیست، اما حجم کلان هزینههای ارزی سه وزارتخانهی صنعتی [صنایع، صنایع سنگین و معادن و فلزات - این وزارتخانهها در دولت مهندس هنوز ادغام نشده بودند] و حجم واردات صنعتی به طور کلی بیانگر وابستگیهای عمیق به بازار جهانی در زمینهی صنعت است. وابستگی به تکنولوژی خارجی در صنایع کشور، بیشتر در زمینهی ماشینآلات و راهاندازی آن، الکترونیک، مکانیک، برق، شیمی و کامپیوتر بوده است. وابستگی به مواد اولیه قطعات و ماشینآلات و دانش فنی و در نهایت کاهش تولید باعث شده که از ۱۲۳ کارگاه بزرگ مورد بررسی تنها ۵۳ کارگاه یا ۴/۷ درصد آنها موفق به صدور کالاهای تولیدی خود شوند. به دیگر سخن ۹۵/۳ درصد از این صنایع قادر نبودهاند، حتا بخش ناچیزی از ارز هزینه شدهی خود را از طریق صدور تولیدات جبران کنند.» (پیشین، ص: ۳۳)

«به این ترتیب با وجود "صنعتی شدن" در یک دورهی هفتاد ساله، نیاز کشور به تولیدات صنعتی خارجی همواره افزایش یافته و دامنهی کالاهای وارداتی از چند قلم کالای محدود به هزاران قلم کالا، مواد و ماشینآلات گسترش یافته است. از ۳۰۰ میلیارد دلار واردات (کیهان: ۴/ مهر ۱۳۷۲) در ۲۰ سال گذشته [یعنی از سال ۱۳۵۲ تا ۱۳۷۲] حدود ۲۰۰ میلیارد دلار آن مربوط به سالهای پس از انقلاب بوده است. ضمن این که اشتغال صنعتی کشور در صنایع بزرگ تنها کمتر از نیمی از اشتغال صنعتی کشور را تشکیل داده است.» (کلیهی [ ] و تاکیدها در تمام مقاله از من است)

(ابراهیم رزاقی (۱۳۷۲) دو ماهنامهی اطلاعات سیاسی اقتصادی ش: ۷۶-۷۵، صص: ۷۸-۷۹)

«آمار منتشره از سوی وزارت صنایع در مورد تولیدات صنعتی نشان دهندهی کاهش میزان تولید در قسمت اعظم تولیدات صنعتی در سال ۱۳۶۷ است. به طوری که از ۸۸ قلم کالای مورد بررسی در واحدهای صنعتی عمده آمارگیری شده ۵۸ قلم آن با کاهش تولید مواجه بوده است.» (حمید ابریشمی، ۱۳۷۵، ص: ۳۲)

طی سالهای ۱۳۵۶-۱۳۳۸ تولید ناخالص داخلی ایران ۵/۶ برابر شده و ارزش افزودهی صنعت به ۹/۸ برابر رسیده است. در فاصلهی سالهای ۱۳۶۵ - ۱۳۵۶ [یعنی صادرات جناب مهندس] تولید ناخالص داخلی حدود ۱۳/۷ درصد کاهش یافته است و ارزش افزودهی صنعت به ۲۶/۵ درصد صعود کرده است. سالهای ۱۳۶۵ و ۱۳۶۷ از نظر کاهش قدر مطلق نوسان تولید ناخالص داخلی و ارزش افزودهی صنعتی، از نظر کاهش قدر مطلق استثناییست... سهم اندک صنعت در تولید ناخالص داخلی بیانگر ناتوانی این بخش نسبت به بخشهای دیگر اقتصادی است.

با توجه با این که ۶۱ درصد ارزش تولیدات صنعتی کشور در سال ۱۳۶۶ از واحدهای بزرگ صنعتی به دست می آمد و این واحدها به کومک مواد اولیه قطعات، ماشینآلات و تکنولوژی خارجی به تولید می پرداختند و بدون درآمد نفت صادراتی چنین حرکتی غیر ممکن بوده و هست ابعاد عقبماندهگی صنعتی کشور روشن می شود. (ابراهیم رزاقی، ۱۳۷۵، ص: ۴۲۴)

## واردات کشاورزی

همین نویسنده - که اینک از سوی سوسیال لیبرالیست‌های سمپات موسوی به عنوان شاخص-ترین نظریه‌پرداز اقتصادی ایران معرفی می‌شود و از قضا همین کتاب او نیز مرتب تبلیغ می‌شود - واردات محصولات کشاورزی در دولت "خدمت‌گزار" مهندس را چنین ترسیم می‌کند: «واردات محصول زراعی در سال ۱۳۵۲ حدود ۷/۶ میلیون تن و در سال ۱۳۵۶ حدود ۴/۲ میلیون تن بوده است: در سال ۱۳۶۸ [یعنی به یمن هشت سال صدارت مهندس] این میزان به حدود ۱۰ میلیون رسیده، سال ۱۳۶۸ از نظر واردات محصولات زراعی نسبت به سال ۱۳۵۲ حدود ۳۱/۶ درصد و نسبت به سال ۱۳۵۶ حدود ۱۳۸ درصد افزایش یافته است.» (پیشین، ص: ۳۰۴)

واردات مواد غذایی در سال ۱۳۶۸ روی هم حدود ۱۰/۲ میلیون تن، اعم از زراعی، دامپروری و ماهی‌گیری بوده است. واردات این مواد در سال‌های ۱۳۵۷، ۱۳۶۱، ۱۳۶۶ به ترتیب ۳، ۵/۶، ۶/۷ تن بوده است. (سال‌نامه‌ی آماری کشور، سال ۱۳۶۹، صص: ۴۱۵-۴۱۲)

## صادرات غیر نفتی

در سال ۱۳۶۲، کلاً ۵۲۰۰ تن میوه از کشور صادر شده است که در مقابل حجم تولید میوه (۱۲۰۰۰۰۰ تن سیب درختی، ۱۴۰۰۰۰ تن انگور و ۶۰۰۰۰۰ تن انار، بیش از یک میلیون تن مرکبات، ۳۵۰ هزار تن انواع میوه‌های هسته‌دار و ۱۵۰ هزار تن گلابی) رقم ناچیزی بوده است. همچنین از مجموع ۴۶۰ هزار تن خرما تولیدی، فقط ۱۴ هزار تن و از ۸۰ هزار تن کشمش و سبزی تنها ۹ تن صادر گردیده است و بدین ترتیب محصولات مازاد بر مصرف کشور روی دست تولیدکنندگان مانده است. (در افزوده: ماجرای شیوع "بیماری هلندی" در صنعت نفت ایران بماند برای مجالی دیگر)

## دستمزد

در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۶۵ - ۱۳۶۱ میانگین مزد و حقوق سالانه‌ی پرداختی به کارگران صنعتی از ۷۷۲/۷ هزار ریال در سال ۱۳۶۱ - با ۳۴ درصد رشد - به ۱۰۳۵/۲ هزار ریال در سال ۱۳۶۵ رسیده است. (سال‌نامه‌ی آماری کشور ۱۳۶۹، ص: ۲۹۴) در صورت حفظ قدرت خرید می‌بایستی میانگین مزد و حقوق پرداختی این کارگاه‌ها به ۱/۲۹۴ هزار ریال می‌رسید. به این ترتیب با وجود افزایش یاد شده، عملاً ۲۵ درصد از میانگین مزد و حقوق دریافتی کارگاه‌های بزرگ صنعتی کاسته شده است. (پیشین، ص: ۳۹۹)

## بهره‌وری نیروی کار

کیفیت و بهره‌وری نیروی کار در چارچوب نظام سرمایه‌داری به چند عامل مستقیم مرتبط است. شرایط مفید کار، دستمزد مناسب، تامین اجتماعی و رفاه در کنار سطح قابل قبولی از تکنولوژی، مواد اولیه‌ی مطلوب و تخصص علمی. به استناد آمار رسمی در دوران صدارت



جناب مهندس نیروی کار بازدهی و کیفیت حداقلی نیز بیرون نداده است: در سال‌های ۶۵-۱۳۵۵، تعداد افراد آموزش دیده و متخصص شاغل در کشور حدوداً دو برابر گردید. اما میزان بازدهی و بهره‌وری نیروی کار متخصص کشور در سال ۱۳۶۵ نسبت به سال ۱۳۵۵ پیش‌رفت مورد انتظار را نداشته است. در طول این دوره، تقریباً ۲/۲ میلیون نفر نیروی کار جدید وارد فرایند تولیدی کشور شدند و جمعیت شاغل از ۸/۸ میلیون نفر به ۱۱ میلیون نفر بالغ گردید، ولی تولید ملی طی این سال‌ها در کل روند مطلوبی نداشته است. (محمد علی‌زاده، ۱۳۶۹ "نگاهی به وضعیت اشتغال، مدیریت و بهره‌وری در نیروی کار" [مقاله] اطلاعات، دوشنبه، ۶ اسفند).

>> در افزایش تولید ناخالص ملی طی سال‌های ۱۳۶۸ به بعد، افزایش جهانی قیمت نفت نقش تعیین‌کننده داشته است. (ابریشمی، ۱۳۷۵، ص: ۱۹۸) **خصوصی‌سازی اقتصادی** کمپین جناب موسوی چنین وانمود می‌کرد که ایشان نه فقط با حذف یارانه‌ها مخالف است بلکه اساساً منتقد خصوصی‌سازی‌های نئولیبرالی نیز هست. (در ادامه با اشاره به موضع‌گیری‌های انتخاباتی مهندس و مشاور ارشدش، بطلان این ادعا را نشان خواهیم داد) نگاهی به تغییرات در سپرده‌های بخش دولتی و خصوصی و تشکیل سرمایه در این بخش نشان می‌دهد در فاصله‌ی ۱۴ سال پس از سال ۱۳۵۵ از حیث تشکیل پس‌انداز بخش خصوصی از بخش دولتی موثرتر و فربه‌تر عمل کرده است:

تشکیل سرمایه

۱۳۵۵

۱۳۶۹

افزایش

دولتی

۸۶۳/۷

۳/۰۴۶/۴

۳/۵۳ برابر

خصوصی

۶۲۵

۲/۶۱۶/۲

۴/۱۹ برابر

ارقام به میلیارد ریال است.

به نقل از: بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، ترازنامه و گزارش سالیانه ۱۳۵۶ و ۱۳۶۹

طرح این نکته قطعاً به مفهوم دفاع از سرمایه‌داری دولتی نیست. سرمایه‌داری در تمام اشکالش اعم از بازار آزادی و یا دولتی دشمن زنده‌گی فرودستان اقتصادی و سهم مهلک برابری و آزادی است. از این آمار می‌توان نتیجه گرفت که عروج نئولیبرالیسم در سال ۱۹۷۹ (تاچریسم) و ۱۹۸۱ (ریگان‌یسم) و مصادف شدن آن با انقلاب ۵۷، از یک‌سو و حرکت به سوی جهانی شدن و ادغام در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری با تلنگر خصوصی‌سازی نئولیبرالی کمی پیش از

عروج جریان بورژوازی کارگزاران سازنده‌گی (دولت پنجم و ششم) شکل بسته است. در مجموع با تمام قیل و قال‌های عدالت‌خواهانه‌ی موسوی، نرخ رشد اقتصادی ایران از سال ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۷ به طور کلی و میانگین نیم درصد بوده است. (در افزوده: در جریان مناظرات انتخاباتی خرداد ۱۳۸۸، میرحسین موسوی با دروغ خواندن مواضع احمدی‌نژاد آمارهای او را نقش مار می‌دانست. در این‌که آمارهای احمدی‌نژاد به خصوص نرخ تورم و بی‌کاری، به کلی از آمارهای واقعی فاصله داشت تردیدی نیست. اما نقش مارکشیدن احمدی‌نژاد، عمل‌کرد اقتصادی وحشت‌ناک دولت موسوی را توجیه نمی‌کند. کمپین سبز در برخورد با نئوکان‌ها فقط نگاه خود را معطوف به مواضع سلبی می‌کرد و هدف‌مندی آب‌بندی شده و مشخصی برای آینده نداشت. تمام دغدغه‌ی این کمپین اساساً متمرکز بر فرار و اعتصاب سرمایه و متوجه ادغام در اقتصاد جهانی و شیوه‌های تازه‌ی انباشت بود. از بلندگوی این کمپین هیچ صدایی به نفع کارگران و زحمت‌کشان شنیده نشد. و مگر قرار بود جز این باشد؟

### برنامه‌ی موسوی "رییس‌جمهور"

گفتیم که نگاه موسوی و کمپین‌اش به بحران اقتصادی ایران، موضعی کاملاً سلبی بود. اما همین روی‌کرد سلبی برای یارگیری از بخش بورژوازی ناراضی ایران – آن بخش از طبقه‌ی بورژوازی که از سوی نئوکان‌ها به حاشیه رفته بودند – لاجرم بر پاشنه‌ی عشوهای برنامه‌مدار نیز می‌رقصید و در هر چرخش و پیچش برگ‌های بیش‌تری از پلاتفرم اقتصاد بازاری‌اش را لو می‌داد.

من در مقاله‌ی "ده پرسش اقتصادی از موسوی" چند سوال ساده را با او و مشاوران ارشدش – که قرار بود کابینه‌ی دهم را بسازند – به میان نهادم. گو این‌که می‌دانستم این جماعت پاسخی برای این سوالات ندارند. مستقل از آن پرسش‌ها، که هنوز نیز در پلمیک با کمپین او رفته‌ی سبز به قوت خود باقی‌ست، مایلیم در جمع بندی این مقاله به چند نکته از مواضع بازار آزادی این جریان بورژوا لیبرال و به عبارت دقیق‌تر لیبرال - کنسرواتیست اشاره کنم.

میرحسین موسوی با این فرض وارد "انتخابات" دهم ریاست جمهوری شد که به تعبیر خودش "احمدی‌نژاد کشور را به سر حد انفجار رسانده بود." موسوی – و رضایی و کروبی – به اعتبار و استدلال "احساس خطری" که از سوی احمدی‌نژاد نظام را تهدید می‌کرد و به لبه‌ی پرتگاه رسانده بود، به میدان آمدند. پس از کنار کشیدن خاتمی و مشخص شدن این نکته که موسوی کاندیدای نهایی اکثریت اصلاح‌طلبان است، دو جریان عمده‌ی این گرایش (حزب مشارکت و مجاهدین انقلاب) تمام چک‌هایی را که به نام خاتمی کشیده بودند، به حساب ستادهای موسوی ریختند و شعار موهوم "هر شهروند یک رسانه" از یک کمپین عظیم و پرهزینه‌ی تبلیغاتی سر درآورد. قصد من – به تبع روند مقاله گزارش این پروژه نیست – اما همین قدر می‌دانم که با پیوستن بخش غالب جریان کارگزاران سازنده‌گی – از جمله مرعشی (برادر همسر رفسنجانی) و محمد عطریانفر (گرداننده‌ی اصلی رسانه‌های پر تیراژ اصلاح‌طلب) – عملاً پیوند میان رفسنجانی و موسوی به مبارکی رقم خورد. (تحلیل این موضوع بماند، برای بعد. نامه‌ی هاشمی به رهبری با تاکید بر خطر احمدی‌نژاد که در سال ۱۳۸۸ با یک "بیل" مهار شدنی بود، اما بعد معلوم نبود که حتا "بیل" نیز از پس کنترل‌اش برآید و تذکر نسبت به یورش احمدی‌نژاد

به این کمپین، موید راستی تحلیل ماست. بگذریم)

باری موسوی آمد تا کشور را از "خطر" احمدی‌نژاد نجات دهد. این خطر – چنان‌که خود مهندس هم می‌گفت – بیش‌تر جنبه‌های اقتصادی و تا حدودی هم سیاسی داشت. جمع کردن گشت ارشاد و تغییر در وزارت ارشاد تا حد تسهیل در صدور مجوز کتاب، البته از زبان میرحسین شنیده شد، اما اصل دعوا چنان‌که در مناقشات و مناظرات انتخاباتی نیز در مقابل دیده‌گان همه-گان رژه رفت؛ حول همین مقوله‌ی اقتصاد جریان داشت. در جریان مناظره هر چهار تن حسابی از خجالت هم در آمدند. گلوله‌ی یک میلیارد مفقود شده‌ی - که در نامه‌ی هاشمی نیز آمده بود - از سوی موسوی به طرف احمدی‌نژاد شلیک شد. در کنار هزینه‌های هنگفت تبلیغاتی انتخابات دور نهم که گویا و به ادعای سبزه‌ها (مهدی هاشمی) از جیب شهرداری به سوی ستادهای احمدی‌نژاد جاری شده بود، از وزیر میلیارد (صادق محصولی) از نرخ تورم و بی‌کاری، از تخریب و تعطیلی صنایع و خوابیدن تولید ملی، از کوچک شدن سفره‌ها سخن‌ها گفته شد که مپرس! البته طرف (احمدی‌نژاد) نیز چندان دست‌خالی نبود. مانور آزادانه‌ی آقازاده‌های هاشمی رفسنجانی و ناطق نوری در اتوبان‌های گل و گشاد ملی و خفت‌گیری از کروی در ماجرای نقدسازی ۳۰۰ میلیون تومان چک شهرام جزایری و ارائه‌ی ده‌ها آمار و نمودار نشان می‌داد که احمدی‌نژاد نیز بر ضعف اقتصادی و رانت‌خواری رقیب انگشت گذشته است. تا آن‌جا که اصرار بر فشار او بر کروی "که بالاخره نگفتید این پول آقای جزایری چه شد؟" نشان می‌داد که مرکز ثقل دعوای اقتصادی بوده است. (شرح این مهم هم بماند تا مجالی دیگر)

باری – به نظر من – کل دغدغه‌ی اقتصادی موسوی از حیطة‌ی نگرانی‌های هاشمی و خاتمی فراتر نمی‌رفت. جلوگیری از توزیع فله‌ی پول و احیای شوراهای ۱۸ گانه‌ی سازمان برنامه و بودجه و شورای پول و اعتبار – که قبلاً در مجمع تشخیص مصلحت نیز به تصویب رسیده بود، اما احمدی‌نژاد زیر بار آن نمی‌رفت – بارها از زبان موسوی بیان شد. به یک مفهوم روشن موسوی آمده بود که طرح انتقال و ادغام اقتصاد ایران در اقتصاد سرمایه‌داری غرب را با درایت؛ هدایت کند. عادی‌سازی و تنش‌زدایی سیاسی با غرب مقدمه‌ی اجرای چنین سیاستی بود. اعتصاب و فرار سرمایه از یکسو و دور شدن از WTO از سوی دیگر که در زمان دولت نهم سرعت گرفته بود، به شدت از سوی موسوی مورد تهاجم قرار گرفت:

«گذار از وضعیت موجود به وضعیت اقتصادی مطلوب به برنامه‌ریزی منظم نیاز دارد. پذیرش سیاست‌گذاری اقتصادی در تعامل با محیط بین‌المللی... ما نه می‌خواهیم و نه می‌توانیم به عنوان جزیره‌ی بدون ارتباط در اقیانوس جهانی زنده‌گی کنیم. (موسوی، مطبوعات ایران، ۱۳۸۸/۱/۲۹، تاکیدها از من است)

منظور از برنامه‌ریزی منظم در خوش‌بینانه‌ترین شکل سناریو، سر و سامان دادن به بازار و کنترل و برنامه‌مندی خصوصی‌سازی‌ها بود. تعامل با محیط بین‌المللی به وضوح از ادغام اقتصاد ایران در سرمایه‌داری جهانی - و به ویژه سرمایه‌داری غرب - سخن می‌گفت و شاهدش از زبان خود جناب مهندس مکمل گفتارش بود. شیرجه زدن در اقیانوس جهانی سرمایه. نگفته پیداست کدخدای این اقیانوس جهانی، صندوق بین‌المللی و بانک جهانی است. جایی که موسوی آرمان‌های دولت آینده‌اش را در آسانسورهای آن دنبال می‌کرد. واضح بود که سیاست خارجی احمدی‌نژاد از یکسو و بی‌اعتنایی او به شیوه‌های کلاسیک اقتصاد لیبرالی و وتوی نظرات

کارشناسی روسای بانک مرکزی و وزارت اقتصاد - که یکی از پس دیگری اوت می‌شدند - دومینوی اقتصاد دولت نهم را حسابی به هم ریخته بود. برای تنظیم این وضع بورژوازی لیبرال ایران حکم ماموریت ویژه‌ی به نام مهندس صادر کرده بود.

### خصوصی‌سازی و سرمایه‌ی خارجی

از نظر جناب مهندس اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی در زمینه‌ی خصوصی‌سازی‌های نئولیبرالی به بن‌بست خورده بود. مهندس می‌خواست قطار خصوصی‌سازی را از ریل سپاه و قرارگاه خاتم‌الانبیا به ریل تکنوکرات‌ها و بوروکرات‌های کارگزارانی و مشارکتی تغییر دهد. به اعتراف صریح و بی‌کم‌کاست او توجه کنید:

«تولید، آن هم جز با تکیه بر بخش خصوصی امکان پذیر نیست. مهم‌ترین مشکل دولت آینده بی‌کاری و تورم است و تولید و اشتغال بر محوریت بخش خصوصی میسر است.» (موسوی، مطبوعات ایران، ۱۳۸۸/۱/۲۹)

موسوی با خصوصی‌سازی مشکل نداشت. مشکل او با انتقال خصوصی‌سازی از دولت به سپاه بود. این نکته را او پس از انتخابات ۸۸ نیز بارها تکرار کرده است. از سوی دیگر موسوی برای روغن‌کاری موتور زنگ زده‌ی اقتصاد ایران به سرمایه‌گذاری خارجی احتیاج داشت. گوش کنید:

«باید به دنبال سرمایه‌گذاری خارجی باشیم. در عین حال باید بدانیم میهمان‌دار سرمایه‌گذاری خارجی بخش خصوصی است، نه دولت. جذب سرمایه‌ی خارجی ثبات اقتصادی و مدیریتی می‌خواهد. وقتی فضای مناسبی نیست هر چه دنبال سرمایه‌ی خارجی بدویم حاصلی ندارد...» (موسوی، مطبوعات ایران، ۱۳۸۸/۳/۱)

این برنامه‌های مشعشع و یک‌سره نئولیبرالی جناب مهندس تحت عنوان "بیانیه‌ی ۵۱ محوری اقتصادی میرحسین موسوی" منتشر شد و از چند صحنه‌ی جذاب پرده برداشت.

۱. گسترش خصوصی‌سازی و گرفتن چرتکه‌ی حساب‌رسی از دست نظامیان و سپردن آن به کت و شلواری‌ها. (در میان این کت و شلواری‌ها بعداً امثال سحابی و پیمان تا فرخ نگهدار و حسن شریعتمداری و داریوش همایون و بنی‌صدر نیز پیدا شدند و البته "شاهزاده"‌ی ناکام رضا پهلوی نیز که بوی کباب به دماغ گنده و گندیده‌اش خورده بود، غلاده‌ی سبز بست.)

۲. جذب سرمایه‌گذاری خارجی. موسوی توضیح نمی‌داد که این سرمایه‌های خارجی کجاست؟ در دست کیست (دولت‌ها، نهادها یا افراد)؟ و با کدام مکانیسم قرار است جذب شوند؟ دولت‌های اتحادیه‌ی اروپا و آمریکا که درگیر بحران اقتصادی بودند و هستند و قادر به بیرون کشیدن گلیم پوسیده‌شان از این منجلاب نبودند و نیستند. می‌ماند نهادهای برتون وودز که هرگونه کومک مالی به دولت‌ها را منوط به پذیرفتن برنامه‌های نئولیبرالی آزادسازی قیمت‌ها کرده‌اند. سرمایه‌های سرگردان بورژوازی غرب‌نشین که با وجود محدودیت‌های سیاسی فرهنگی و فشارهای مختلف امنیتی و بی‌ثباتی حاضر به پذیرش ریسک بالای سرمایه‌گذاری نبود. دستور یک شبه و مستقیم احمدی‌نژاد برای بالا پائین کردن نرخ سود و سایر تصمیمات فردی او به این بورژوازی افعی شده هشدار می‌داد که حتا یک پاپاسی خود را بدون تضمین و گروگیری وارد ایران نکند.

۳. برای حل این مساله‌ی ساده موسوی راهکار داشت. ثبات اقتصادی و مدیریتی. این ثبات به

سرمایه‌داران جرات می‌داد که دور تازهی از انباشت سرمایه را در ایران عزیز و گربه‌ی ملوس و دیپرس شده تجربه کنند. سرمایه‌های بزرگ بیرونی (بورژوازی ملی؟!!) به قدری برای پول و سود احترام قائل بودند که به شیر و خورشید و پرچم همیشه سه رنگ نمی‌اندیشیدند. برای آنان ثبات و نرخ بهره هر چه بیش تر کافی بود. پیام موسوی حامل این اطمینان خاطر نیز بود! موسوی به آن بخش از طبقه‌ی بورژوازی ایران که هر یک به دلایلی ظرف چند دهه‌ی گذشته از صحنه‌ی اقتصاد سیاسی ایران اوت شده بودند، پیام می‌داد که چرخ شکسته‌ی صنایع در هم گسسته‌ی "این مرز پر گهر" با پول‌های شما تعمیر خواهد شد. موسوی می‌دانست، خون نیروی کار فراوان و ارزان کارگر ایرانی می‌تواند قسمت سرخ پرچم سه رنگ را لعابی از رونق تولید بزند و ولع خرده‌بورژوازی در آستانه‌ی افلاس و کلافه و سرگردان هم قادر است با پارچه‌ی به جنس ململ از تجریش تا راه آهن با نارضایتی خود بخش سبز پرچم را رنگین کند. بخش خنثا نیز در وسط نظاره‌گر سیاهی این تبنای به ظاهر سفید بود. شیر و خورشید شرمسار نیز بر یقه‌ی کت جمهوری‌خواهان و سلطنت طلبان و سکولارها و سوسیال دموکرات‌ها ماسیده و مالیده بود. بدیهی است در میان چنین غوغایی صدای آزادی خواهی و برابری طلبی کارگرانی که نه به صورت طبقه، بل که با حضور فردی و متشتت و البته مترصد و مردد، به میانه‌ی میدان آمده بودند به جایی نمی‌رسید. چنان‌که نرسید. وگرنه همه می‌دانند و کل طبقه‌ی بورژوازی – مستقل از گرایشات سیاسی داخلی‌اش نیز می‌داند - که طبقه‌ی کارگر بیش از بورژوازی و خرده-بورژوازی نیازمند دموکراسی است و اساساً دموکراسی برای طبقه‌ی کارگر – و منظورم از دموکراسی در این جا همان است که در مقاله‌ی دموکراسی کارگری (سوسیالیستی و...) گفته‌ام – از نان و خواب شب نیز ضروری‌تر است. حتا درجه‌ی از دموکراسی حداقلی نیز می‌تواند به تشکل طبقه‌ی کارگر و انکشاف مبارزه‌ی طبقاتی کمک کند. کمپین سبز از این دموکراسی-خواهی نگران بود و دقیقاً در کوران انتخابات وقتی پیشروان جنبش کارگری مستقل از دولت در پارک لاله به قصد شادباش روز جهانی خود قصد گردآیسی داشتند، موسوی و کمپین‌اش به جای دیگری رفتند و بعد از دست‌گیری کارگران - بنا به شنیده‌ها - موسوی گفت: "غلط کردند بدون مجوز بیرون آمدند!" و برای این‌که سگرمه‌های در هم رفته‌ی مهندس باز شود این نکته را نیز اضافه کنیم که حضرت‌شان البته از "تشکل کارگری" نیز سخن گفتند. ما که مثل او و یارانش بی‌انصاف نیستیم. به فرمایش ایشان توجه کنید:

«بی‌اعتنایی به تشکل‌های کارگری و کم شدن نقش این تشکل‌ها در تصمیم‌گیری‌های کشور از جمله مشکلات ماست که ناشی از وجود یک نگاه سطحی به نیروی کار در کشور است.» (موسوی، ۱۳۸۸/۲/۶، ۵ روز بعد از پاک لاله)

متشکریم جناب مهندس! شما و یاران‌تان که پیش از انتخابات در مواجهه با سوالات دهگانه‌ی بنده اساساً روی "پاز" رفتید، حالا ممکن است بفرمایید که:

- الف. منظورتان از کم شدن نقش تشکل‌های کارگری در تصمیم‌گیری‌های کشور چیست؟
- ب. اساساً تشکل‌های کارگری در کدام برهه‌ی تاریخی در تصمیم‌گیری‌های کشور دخالت داشته‌اند که حالا در زمان دولت نهم، نقش‌شان کم شده است؟ (با هر وسیله‌ی رقیب را زدن، به ویژه کارگران را مستمسک زدن رقیب قرار دادن، منصفانه نیست)
- پ. درک شما از تشکل کارگری چیست؟

ث. اگر منظورتان "خانه‌ی کارگر" جناب محبوب است، لطفاً زحمت پاسخ به سه سوال گذشته را به خود هموار نفرمایید. ما جوابمان را گرفتیم.

### بعد از تحریر

۱. از ماجراهای جالب مواضع میرحسین و یاران، یکی هم افاضات جناب بیژن نامدار زنگنه است که حکایت عمل کرد او در وزارت نفت را اکبر اعلمی (نماینده‌ی پیشین مجلس شورای اسلامی از تبریز) داند. و ما بی‌خبران از صحت و سقم چک‌هایی که جناب اعلمی علیه جناب زنگنه رو می‌کرد فقط در حد اخبار مطبوعات داخلی مطلعیم و بس. اما این جناب زنگنه که در کمپین انتخاباتی موسوی از مشاوران کلیدی و ارشد به شمار می‌رفت و مانند جناب کرباسچی سر بزنگاه نامزد محبوب خود را تنها گذاشت و به گنج احتمالاً گنجی خزید، درباره‌ی اقتصاد بازاری مورد نظر آقای مهندس مواضع جالبی را مهندسی فرموده‌اند که به عنوان حسن یا قبح ختام این بحث ناشاد به گوشه‌یی از آن اشاره می‌کنم:

«در بخش خصوصی نه آزادسازی اتفاق افتاد که بگوییم بخش خصوصی با آزادسازی اقتصادی شروع می‌کند. سرمایه‌های‌شان را می‌آورد و در قسمت‌هایی که طبق اصل ۴۴ اجازه داده شده است، سرمایه‌گذاری می‌کند و نه خصوصی‌سازی. خصوصی‌سازی تبدیل به یک دولتی‌سازی جدید شده. سپاه می‌رود شرکت‌ها را می‌خرد... شنیدم سپاه اخیراً دنبال این است که یک مشاور بخش خصوصی بخرد...» (روزنامه‌ی سرمایه، سه شنبه ۵ خرداد ۱۳۸۸، ص: ۳)

۲. قرار بود این بخش "بدون شرح" باشد. اما شرح آن از نظر نگارنده عجالتاً به این قرار است: آقای موسوی و یارانش در بهترین شرایط طرفدار سرمایه‌داری دولتی تحت سلطه‌ی بازار + برنامه بودند. کمی خفیف‌تر از بازار آزاد نئولیبرالی.

• مخالفت ایشان با رقیب، به سود کارگران و زحمت‌کشان نبود. و اکنون نیز نیست. ایشان رقبای نظامی خود را فاقد درایت و صلاحیت اقتصادی برای انباشت سرمایه می‌دانستند و می‌کوشیدند - و حالا نفس زنان می‌کوشند - مسیر این انباشت را به سوی دوستان کارگزارانی خود تغییر جهت دهند. دعوای بالایی‌ها بر سر همین لحاف بید زده‌ی ملا نصرالدین بود. این دعوا تمام شده است!

۳. بعد از انتشار این مقاله، به رسم سال‌های گذشته منتظر خواهم ماند تا جبهه‌یی به وسعت دشنه‌ها و دشنام‌ها به رویم گشوده شود:

هزار دشمن‌ام ار می‌کنند قصد هلاک گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک

\* تومار (طومار؟) و ترز (طرز) غلط املایی نیست. اگر معنای کلمه عوض نشود (مانند حیاط - حیات) توصیه می‌کنیم که "ط" با "ت" تاخت زده شود. مثل طهران که به مرور شد تهران و توس و توفان که قبلاً طوس بود و طوفان. گزیده‌ی منابع:

ابریشمی. حمید (۱۳۷۵) اقتصاد ایران، تهران: شرکت انتشارات علمی. فرهنگی  
رزاقی. ابراهیم (۱۳۷۵) گزیده‌ی اقتصاد ایران، تهران: امیرکبیر